

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبیین و تبارشناسی اعجاز بیانی قرآن

نام ارائه کنندگان: مهدی رضایی

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

۶.....	کلیات
۷.....	مقدمه
۸.....	تبارشناسی اعجاز
۱۳.....	امکانات و ظرفیت‌های زبانی
۱۶.....	اعجاز قرآن و تحدی آن
۱۷.....	وجه تحدی قرآن
۱۸.....	تعارض آیات
۱۹.....	سیر تحدی قرآن
۲۱.....	بررسی آیات سورة یوسف
۲۳.....	بررسی غریب بودن کلمات
۲۵.....	بررسی مورد مشابه و جایگاه فضاسازی
۲۶.....	توضیح معناشناسی تالله
۲۸.....	استفاده از الفاظ نامأنوس، ضعف یا قوت
۲۹.....	هنجار، ناهنجار و فراهنجار
۳۲.....	بررسی آیات قتل ولد به خاطر فقر
۳۵.....	بررسی آیات سورة زمر و آیه ۲۲ نجم
۴۰.....	بررسی آیه ۷۲ نساء، ۱۷ بقره



مقدمه





کلیات

مقدمه

مجری: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احد. الله الصمد. لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد. تقدير و تشکر از محضر استاد بزرگوار، جناب استاد رضایی و تشکر از دوستان عزیز و بزرگوار که در این نشست علمی شرکت فرمودند.

یکی از موضوعات مهم در بحث نبوت، مسئله معجزه بودن قرآن هست که از وجوه متعدد و جهات متعدد معجزه است. یکی از وجوه اعجاز قرآن، اعجاز بیانی قرآن است. از جهتی، معمولاً در منابع کلامی، به دو نکته بسنده می کنند؛ یکی به اعتراف فصحاء و بلغاء عرب که مثلاً ولید، فلانی و فلانی اعتراف کردند که این کلامی است که از کلام بشر بالاتر است، در همین حد و در مواردی مقایساتی کردند، کسانی آمدند و سوره هایی را در مقام تحدی آوردند، مثل الفیل و ما الفیل، مقایسه کردند که این از نظر فصاحت و بلاغت کجا، قرآن کجا؟

یک موردی که معمولاً زیاد بررسی شده است، آیه فی القصاص حیاة با القتل انفی للقتل، مقایسه ای کردند که ده وجه یا به قول سیوطی از ۲۰ جهت، این نسبت به القتل انفی للقتل فصیح تر هست. سؤالی که دوستان عزیز دارند، راجع به موارد و مصادیقی است که بیاید عیناً، چون یکی از ادعاهای مهم در این موضوع این است، وقتی ما می گوئیم که این قرآن از نظر فصاحت و بلاغت در اوج هست، یعنی اگر شما انا اعطیناک الکوثر، کلمه کوثر را بردارید، هیچ کلمه جایگزینی ندارد که بتوانید یک کلمه ای بگذارید که هم از نظر لفظ و هم از نظر وزن و هم از نظر معنا، از هر جهت جایگزین بشود، این ادعای کسانی است که قائل به معجزه بودن الفاظ قرآن هستند.

سؤال خاص رفقا بیشتر در این موضوع است که ما در چند مثال عینی، مشخص بشود که به هر حال در اوج فصاحت و بلاغتی است که از توان بشر خارج است و اشعار نابی که عرب گفته است، مقایسه‌ای صورت بگیرد و وجه اعجاز بیانی قرآن تبیین بشود. زحمت حضرت عالی، تشکر می‌کنیم از حضورتان. و السلام علیکم و رحمه الله.

استاد: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین. با عرض تقدیر و تشکر و خیر مقدم خدمت اساتید و دوستان و تشکر ویژه از جناب حاج آقای ساجدی نیا. یک دقیقه‌ای من همیشه در جلسات می‌گویم، سه تا گفتگو باید در حوزه باشد، دوتایش هست و یکی اش نیست. یکی گفتگوی طلاب با هم دیگر که مباحثه هست. یکی گفتگوی استاد با شاگرد که همین کلاس‌های درس هست و یک گفتگوی سومی هم هست که در این جور جمع‌های اساتید با یکدیگر است یا از دو نگاه با یکدیگر [بحث کنند]، یکی از منظر کلام و یکی از منظر دانش بلاغت، یکی از منظر کلام جدید، با یکدیگر کم گفتگو صورت می‌گیرد و قطعاً به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین: «اضربوا بعض رأی ببعض، یتولد منه الصواب». من چند تا مسئله را خیلی مقدماتی عرض بکنم، چون پربروز هم شما فرمودید که بیش‌تر از مثال و... بحث شود، بحث را به آن سمت می‌برم.

تبارشناسی اعجاز

خود تبارشناسی، چون در عنوان هم تبارشناسی خورده بود، این در کتاب‌های روش تحقیق، نسل‌شناسی و نسب‌شناسی می‌گویند. همین سادات معظم، شجره‌نامه مشخصی دارند، تبار تعریف شده‌ای دارند که به چه کسی برمی‌گردند. به یکی از ائمه معصومین یا به جدشان هاشم، تبار مشخص

[دارند]؛ لذا در موضوعاتی که مسائل متعدد دارند، باید ابعاد و ریز موضوعات و ریز سؤالات را نگاه کنیم که به چه دانشی ربط دارد. به تعبیر آقای شمیسا، تعبیر قشنگی دارد، هر مسئله‌ای یک متولی دارد. تولیت این دانش به کیست؟ مثل رقبات وقفی، الزام است که متولی را مشخص کنی. تولیت این دانش و این مسئله باید مشخص شود.

بحث اعجاز هم چون ذو جوانب است، متولی‌اش باید مشخص شود. اندازه‌ای که من اطلاع دارم، حداقل عجلتاً سه تا دانش متولی هستند؛ یکی کلام جدید، مثل آقای سعید روشن و... کسانی که در این قسمت کار می‌کنند. زبان قرآن کتابش است. آن‌ها از منظر کلام جدید به مسئله زبان قرآن به تمام ابعادش که اعجاز هست یا اعجاز نیست، هر نوع اعجاز است پرداختند که دیدگاه‌هایشان را مطرح می‌کنند. چهارتا دیدگاه در حقیقت دارند که می‌گویند زبان عرفی است، زبان عقلایی است، زبان ترکیبی است، زبان عرفی فراعرفی است و نه تا شاهد برای عرفی فراعرفی شاهد می‌آورد که تقریباً موردپسند ما از منظر ادبیات هست.

یک عده، همین تولیت بحث اعجاز را به کلام می‌سپارند. کلام قدیم و سنتی، چون پیامبر ادعای نبوت داشته و شاهد صدق بر ادعای پیامبر، کتابش بوده است که ما باید بدانیم که اعجاز است. اعجاز قرآن اگر ثابت شد، بالتبع مستلزم است که پیامبر در رسالت خودش صادق است. این هم دو تا که حاج‌آقا طرح بحث فرمودند.

سومی در کتاب‌های ادبی و به طور خاص بلاغت است. بلاغت هم می‌گوییم، دانش بلاغت [است]؛ نه اینکه کتاب بلاغی، جواهر ما برداریم و ببینیم که هیچ چیز ندارد، پس بگوییم نه، دانش بلاغت متکفل این موضوع

است. حالا این دانش بلاغت به طور خاص من می‌گویم جلد اول شرح مطول مدرس افغانی، به تفصیل بحث کرده است.

در خطبه کتاب مطول، قبل از اینکه وارد فصاحت و بلاغت بشود، می‌گوید که چرا شما وارد بلاغت شدی؟ فلسفه خواندن بلاغت چیست؟ بعد می‌گوید که: «لیعرف به کشف استار القرآن»^۱، پرده‌های اعجاز قرآن کنار برود و شما بدانی که اعجازش چیست. یعنی فلسفه وجودی دانش بلاغت کشف کنی. این یک نکته راجع به تبارشناسی بود که کتاب‌های روش تحقیق به این مسئله می‌پردازند.

ما از منظر خودمان می‌خواهیم وارد بشویم که دانش بلاغت [است]. مرحوم مدرس افغانی، یک ورودی در کتاب مطولش دارد که جالب است. می‌گوید تولید این دانش یا مسئله اعجاز بلاغی، هم در کلام است و هم در بلاغت. چه کنیم؟ یک جواب اجمالی می‌دهد و یک جواب تفصیلی. جواب تفصیلی‌اش دو تا کلمه است. دوستان من خواهش می‌کنم که بعداً مراجعه بفرمایند: «بالبرهان الان و اللهم»، تفاوت این است. یک بزرگوار از منظر دانش کلام وارد اعجاز می‌شود، انی فقط می‌داند که این محمول برای این موضوع ثابت شد، همین قدر. این محمول الف برای موضوع شماره ب ثابت شد. لم چیست؟ علاوه بر اینکه محمول برای این موضوع اثبات شد، ما می‌توانیم اقناع‌سازی هم داشته باشیم. استدلال هم بورزیم. الان سندش دنگ و ملکی داریم. پس منعی بر ورود نیست؛ ولی تفاوت در آن و لم است.

۱. عبارت مشابه «یکشف عن وجوه الاعجاز فی نظم القرآن استارها». منبع: تفاتازانی، سعدالدین، مطول، ج ۱، ص ۹.

بعد می‌گوید: «کما بین فی محله و هذا الثانی، افید». این دومی که طریقهٔ برهان لمی باشد، مفیدتر است «کما بین فی محله»؛ چون دو تا چیز با هم دارد، هم ثبوت است و هم اثبات است. هم می‌گوید که این محمول برای این موضوع اثبات شده است و هم می‌گوید چرا. این لب حرفی که مرحوم مدرس افغانی در کتاب شرح مطولش آورده است. یک بحثی هم تبرک و هم به‌عنوان شاهد مثال بحثمان، سورة نمل را بعداً دوستان خیلی این چند آیه را با دقت مطالعه کنید. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «و ورث سلیمان داوود و قال یا ایها النسا علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء» آیه ۱۶ نمل، بعد می‌آید و به ۳۸ نمل می‌رسد «قال یا ایها الملا ملا یعنی سران و کارگزاران نظام «ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین»، خواسته‌ای جناب سلیمان دارد که چه کسی حاضر است که تخت سلیمان، قبل از اینکه آن‌ها به حالت تسلیم نزد من بیایند، تخت حاضر باشد؟

تا این خواسته را جناب سلیمان مطرح می‌کند، یک نفر دستش را بلند می‌کند: «قال عفريت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم بمقامکم» هنوز از جایگاهت بلند نشدی، حاضرش می‌کنم «انی علیه لقوی امین»^۱ دو تا صفت می‌گوید. هم می‌توانم و هم امانت‌دار هستم. در اسباب‌کشی خانه می‌بینی، این‌هایی که کارگر هستند، خیلی قوی هستند اما می‌بینی که یخچال و لباس شویی به درودیوار خورده است. این عفريت من الجن، دو تا ادعا دارد؛ هم قوی هستم و هم امانت‌دار هستم. یعنی این تخت، سالم سالم تحویل شما خواهم داد.

خواستۀ سلیمان چه بود؟ چه کسی تخت را می‌آورد؟ یک نفر دست بلند کرد، عفریت من الجن. بلافاصله، هنوز سلیمان جواب نداده است که مأموریت را به تو می‌سپارم یا نمی‌سپارم، یک نفر دیگر دست بلند کرد. چه کسی؟ «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک». ^۱ این در ترجمه بعضی‌ها می‌گویند چشم برهم‌زدن، بعضی می‌گویند نه، جلوی پایت را نگاه کنی. آن کسی که علم کتاب را می‌دانست، گفت من این تخت را می‌آورم، قبل از اینکه چشم‌هایت را به هم بزنی یا نگاهت به جلوی پایت بیفتد. «فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی» ^۲، به یک بار دیدند که حاضر است. دیگر مشورت و ببینیم چه می‌شود و... نیست. به یک بار تخت را حاضر دیدند.

تا دیدند تخت حاضر است و سلیمان به خواسته‌اش رسید «قال هذا من فضل ربی لیبولونی ا اشکر ام اکفر». ^۳ این لطف خداست. این دانش، این امکاناتی که در اختیار من هست، لطف خداست. ۱۶ چه بود؟ اوتینا من کل شیء، علمنا منطق الطیر، ادامه این دارد که «و حشر لسلیمان جنود من الجن و الانس و الطیر و هم یوضعون» ^۴ همه چیز در اختیار سلیمان بود، جن و انس و طیر. چه می‌خواهم بگویم؟

همین داستانی که سلیمان توانمند بود و متمکن بود و از تمام امکانات جن و انس و طیر بهره‌مند بود، همین را راجع به امکانات زبانی حضرت پیغمبر کپی کنید. حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ما از منظر ادبیات فقط می‌خواهیم بگوییم، همان جوری که سلیمان همه چیز در اختیارش بود، حضرت

۱. نمل، آیه ۴۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. نمل، آیه ۱۷.

پیغمبر با قرآن خودش و معجزه خودش که سردست خودش دارد، تمام امکانات زبانی را دارد. یک جایی آقای شمیسا^۱ می‌گوید که هر کس امکانات زبانی بیشتری داشته باشد، سرمایه‌دارتر است. حضرت رسول الله در اوج خودش بود. امکانات زبانی همین بحث خودمان است.

امکانات و ظرفیت‌های زبانی

در هر قسمت، حاج آقا طرح مسئله داشتند، اعجاز می‌گویند علمی هست که به ما ربطی ندارد، تشریحی است، به ما ربطی ندارد، باز می‌گوید ادبی، ادبی باز خودش چند قسم [است]. گاهی دانشی می‌شود صرفی، گاهی نحوی، گاهی بلاغی، گاهی لغوی، هنوز دانشی است. باز در هر کدام می‌توانی برش بزنی. من می‌خواهم در صرفی فقط می‌خواهیم به تعبیری روی این مسئله که چرا مفرد آمده با اینکه در جای جمع بوده، این ریز مسئله شد و برش برش خورد. اعجاز، علمی، تشریحی، ادبی، لغوی، صرفی، نحوی و... حتی انواع ادبی می‌شود که می‌گویند گاهی نظم است، گاهی نثر است، گاهی قصه است. قرآن اصلاً همه چیز است. تک‌تک ریز مسئله‌ها صلاحیت دارد.

من وارد بشوم. یک «ذلک» در نظر بگیرید. همه یاد دارند، کسانی که صرف ساده خوانند. سه تا ضلع دارد، ذا اشاره دارد به مشار الیه که مفرد مذکر است. کاف اشاره دارد به مخاطب که من دارم با شما می‌صحبت می‌کنم.

۱. سیروس شمیسا (زاده ۲۹ فروردین ۱۳۲۷ در رشت) استاد ادبیات فارسی و نویسنده ایرانی است که تاکنون بیش از ۴۰ اثر خلق کرده‌است. وی تحصیلات عالی خود را در دانشگاه شیراز آغاز کرد و چند سالی پزشکی خواند، ولی پس از چندی تغییر رشته داد و در همان‌جا مدرک کارشناسی خود را در ادبیات فارسی گرفت. پس از آن وارد دوره دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۷ از رساله خود به راهنمایی خانلری دفاع کرد. او در سال ۱۳۸۰ یکی از چهره‌های ماندگار ایران لقب گرفت. کتاب‌های او در بسیاری از دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود.

یک لامی دارید که به بعد دارد اشاره می‌کند، یعنی فاصله، دور بوده است. به همین شاخص، باید عوض بشود. اگر مشار الیه ما دو تا شد، باید بگوییم دان، اگر فاصله نزدیک شد، باید بگوییم ذا، اگر متوسط بود بگوییم ذاک، اگر مخاطب عوض شد باید بگوییم ذلکما، اگر مخاطبان جمع مؤنث بود، باید بگوییم ذلکن الذی لمتننی فیه. یعنی دقیقاً چند صورت است و جدولی دارد. ذا عوض می‌شود به مشار الیه، لام هم به فاصله عوض می‌شود، کاف به اعتبار مخاطب عوض می‌شود.

این در صرف و نحو خواندیم. در محضر قرآن می‌رویم و زانوی ادب می‌زنیم. آن یک زبان خاص به خودش را دارد و دارد هنرنمایی می‌کند. از تک تک امکانات زبانی، سلیمان‌وار دارد استفاده می‌کند و عرب‌ها نمی‌توانند مثلش استفاده کنند.

در کتاب المعجم المفهرس من گشتم، ۳۵ مورد این طور ذلک دارد. سنتی است برای خودش و هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند این طور انجام دهد. ۳۵ مورد ذلک آمده است با اینکه مخاطب جمع است. اگر مخاطب، مفرد می‌بود که بحثی نبود. قبلش جمع، بعدش هم جمع، این وسط کاف مفرد می‌آید. یک مورد بود می‌گفتیم اختلاف قرائت است. دو مورد می‌بود... وقتی که ۳۵ مورد در تمام قرائت‌ها آمده است، نکته دارد. ای زبان نه زبان بصره و نه کوفه و نه بغداد و نه مصر و نه اندلس است؛ زبان قرآن است و از جلوه‌های اعجاز خودش است.

حالا من یک مقداری ریزتر وارد بشوم. بحث‌های مختلفی دارد. یک جایی تعبیر دارد که هر ملتی که استقلال ادبی نداشت، استقلال فرهنگی ندارد. قرآن اول، استقلال ادبی خودش را حفظ کرد، بعد استقلال معارفی را. یعنی اگر بخواهیم این اعجاز را خوب بفهمیم، بازار عکاظ را باید بفهمیم که این بازار، قبل

از اسلام چه بود؟ چه کسانی، نابغهٔ زبانی مثلاً داور بوده است. مثل المپیک که تمام کشورها سرمایه‌گذاری می‌کنند که یک مدال المپیک بگیرند. همین آقای دبیر می‌گوید که ۴ تا مدال مسابقات جهانی به یک مدال المپیک نمی‌ارزد.

آن‌ها المپیک ادبی‌شان بوده است که از جاهای مختلف می‌آمدند و بازار عکاظ، در مکه، شعرشان را می‌گفتند که بعد، برنده بشوند. در این جور فضای سنگینی که نقیضه داشتند، یعنی تا یک اشکالی از شخص می‌دیدند، آن را خراب می‌کردند، رسوا می‌کردند. همیشه با یکدیگر جنگ داشتند، در این جور فضایی که هیچ‌کس حرفش مطلق نبوده است، پیغمبر با قرآنش آمده است و آن‌ها دیگر سر تسلیم فرود آوردند و نتوانستند چیزی بگویند.

جالب است که آن مراحل تحدی هم، یک تکمله بر فرمایش شما، مراحل تحدی چهار مرحله دارد: اول هر کس می‌تواند مثل قرآن بیاورد، بعد هر کس می‌تواند ده سوره بیاورد، بعد پایین‌تر می‌آید و می‌گوید هر کس می‌تواند یک سوره بیاورد، هی تنزل و وقتی که نمی‌آید، می‌گوید «قل لان اجتماع الجن و الانس علی ان یأتوا بمثله لا یأتون و لو کان بعضهم لبعضهم ظهیرا» دیگر تیر خلاص را می‌زند. همه‌تان هم با هم جمع بشوید، پشت‌درپشت، نمی‌توانید. قرآن خیلی تنزل نمی‌کند.

این مثال که شما فرمودید القتل انفی للقتل یا لکم فی القصاص حیا، این نوع ورود را قبول ندارم، چون خود قرآن ورود نکرده است و هنوز ما نهج البلاغه را، با اینکه امام را معصوم می‌دانیم، اما کتاب ایشان را عدل قرآن نمی‌دانیم. نمی‌توانیم بگوییم نهج البلاغه اخ القرآن. نه، این ادعای تحدی شده و در نهج البلاغه ادعای تحدی نشده است.

در نهج البلاغه، امیرالمؤمنین، ضرب المثل عرب‌ها را استفاده می‌کند؛ اما در هیچ جای قرآن ضرب المثل از عرب استفاده نمی‌کند، هیچ‌جا. اگر یک جایی هست، خودش این‌قدر زیبا صحبت می‌کند که برای آیندگان ارسال المثل می‌شود؛ و الا که کپی‌برداری هیچ جای قرآن ندارد. یک‌جا حکایت هست، همان‌را این‌قدر ویرایش می‌کند و برش و دست‌کاری می‌کند، به قول امروزی‌ها فراوری در آن انجام می‌دهد که خودشان انگشت‌به‌دهان باقی می‌مانند. مثل ایران‌ما که خام‌فروشی انجام می‌دهیم، زعفران، بعد به اسپانیا می‌رود و یک ادکلنی می‌فروشند به ما به ۲ میلیون تومان. پول هم می‌دهیم. این همان زعفران خودمان بود. این‌قدر رویش تکنولوژی و فراوری انجام داده بودند که مجبور بودیم پول بدهیم و افتخار هم بکنیم.

زبان، زبان عربی بود؛ ولی این‌قدر هنرنمایی [داشت] و امکانات زبانی‌را زیبا به کار گرفت که خدایا، این زبان‌ما بود؟ وقتی نازل شد، مردم گارد نگرفتند؛ چون عربی بود. به خلاقیت‌ها که نگاه کردند، دیدند نمی‌توانند مثلش بیاورند.

اعجاز قرآن و تحدی آن

لذا عرضم این است که دو مطلب‌را در اعجاز قرآن در نظر بگیریم که خلع سلاح نشویم. گزینه‌های روی میز متعدد است؛ اما دو مطلب: ۱. کلمهٔ بمثله که در قرآن آمده است «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بصوره من مثله»^۱ این من مثله را خیلی دقت داشته باشید که بعضی از تفاسیر هم گفتند. یعنی تحدی به قرآن هست؛ اما یک قرائت و یک روایت دیگر هست که من مثله، یعنی قرآن بیاورید، مثل آوردن پیغمبر که امی بود. نگار من به مکتب نرفت و خط

نوشت، به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد. امی بودنش خیلی مهم است؛ ۲. یک بسته جامعی در نظر بگیرید. حالا بر فرض ادیبی پیدا شد و یک جمله‌ای مثل جمله قرآن درست کرد. این لکم فی القصاص حياه، لو سلم، لو فرضیه، یک جمله پیدا کرد تقریباً عدل فلکم فی القصاص حياه. این را بگویند چهارده تا، ما اصلاً بگوییم چهارده تا را کنار بگذار. اصلاً سربه‌سر، باز هم ما برنده هستیم.

وجه تحدی قرآن

باز هم ما برنده هستیم، به دو علت: ۱. همین مدرسه نواب من بودم، یک زمانی یکی از طلبه‌ها کتابی آورد قرآن، مثلاً گفت ۷۰ تا دکتر آمریکایی نوشتند و شما اگر نظری داری بگو. گفتم نخوانده رد است. گفت چطور؟ گفتم چند دکتر، با چند دانشکده با ۱۴۰۰ سال پشتوانه، آمدند و مثل آن آوردند. قرار این نبود! اصلاً نخوانده رد است. قرارمان این نبود. نگار من که مکتب نرفت و خط ننوشت، به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد. اصلاً نیازی نیست که وارد بشوید. تمام ظرفیت‌هایتان را به کار گرفتید، تجربه تاریخی را به کار گرفتید، از زبان‌شناس و ادیب و... ادعا کردید و هنوز اثبات هم نشده است. مثل پیغمبر، لذا بعضی‌ها می‌گویند که این ضمیر را به پیغمبر برگردانید. «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بصوره من مثله» هر چه می‌خواهی بیاوری، چه سوره، چه ده سوره و چه قرآن، مثل آوردن پیغمبر باشد. این یک شاخص؛

۲. بسته جامع. این را آقای میرباقری خیلی محکم اصرار دارد. بسته جامع یعنی چه؟ یعنی ما نیاییم زوم کنیم فقط روی یک قسمتش. آن‌ها بالفرض از لحاظ ادبی بیاورند، لو سلم؛ مثل یک کارنامه است. مهم این است که اگر می‌خواهیم امسال قبول بشویم، باید تمام درس‌ها قبول بشویم. قرآن، ملاحم،

پیش‌گویی دارد، معارفش تناقض ندارد، از گذشته خبر داده و از آینده خبر می‌دهد. همه جنبه‌ها، باز ندارد.

تعارض آیات

سؤال: یک سؤال نسبت به همین بحث که هنوز وارد مورد دیگر نشدید. اگر قرار باشد که ضمیرش را به پیغمبر بزنیم و بگوییم که منظور اوست، این با آیه‌ای که می‌گوید انس و جن و... با هم بتوانید مثل آن بیاورید، این، تعارض پیدا می‌کند.

پاسخ: این‌ها باید جمع بشوند. یعنی مجموع آیات تحدی که ۴ دسته هستند، آنجا که دارد که «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله» اتفاقاً اگر این مثله را بخواهی به سوره بزنی، باید «ها» بگویی. «فاتوا بسوره من مثلها» چون سوره مؤنث است و اتفاقاً قبلش آمده است. اگر بعد می‌آمد، یجوز فیہ التذکیر و التأنیث بود، اما قبلش است، وجب. پس قرینه بر این است که این در خدمت سوره نیست. مثل آوردن پیغمبر. این یک وجه که در تفسیرها آمدند که این مثل آوردن حضرت پیغمبر.

ما پس دو شاخص گفتیم که برگ برنده داشته باشیم. یعنی اگر یک‌وقتی یک تیمی یک قرآنی آوردند، طبقه سوم بودیم همین چند سال پیش، من این جواب را دادم که دست شما درد نکند با این همه زحمت! و بالفرض در یک قسمت اگر آوردند که قرآن یک بسته کامل است و این بسته را کسی نمی‌تواند بیاورد، از جمیع جهات.

اما از منظر خودمان...

سیر تحدی قرآن

سؤال: اعجاز و تحدی قرآن، اول گفتند کل قرآن و بعد کل به ده سوره و بعد گفته به یک سوره اما اگر در سیر نزول آیات نگاه کنیم، اول کل است، بعد یک سوره است و بعد ده سوره. برای حل این مشکل و با قاعده‌ای که در مورد تحدی گفتیم، اول کل قرآن و بعد یک سوره، توجیهات زیادی را آوردند. یکی از توجیهات این است که این که گفتند یک سوره، تحدی اش به این صورت است که اگر شما توانستید یک قرآن بیاورید که در همه لحاظ شبیه این قرآن باشد، یعنی کل قرآن یا یک سوره بیاورید که این سوره شما، تمام ابعاد این یک سوره قرآن را داشته باشد یا اینکه ده سوره بیاورید که ده سوره‌تان، شبیه یک سوره از قرآن باشد.

یعنی شما ده سوره بیاورید که این‌ها مجموعاً شبیه یکی از سوره‌های قرآن است. این نکته‌ای که شما فرمودید که یک گروهی بیایند و قرآنی بیاورند که در یک وجه شبیه قرآن باشد، با تحدی قرآن ناسازگار است. شما می‌گویید این ممکن است. این در واقع تحدی قرآن را جواب دادند. قرآن گفته در ابعاد مختلف، ده تا سوره بیاورید که شبیه یکی از سوره‌های قرآن باشد.

پاسخ: این ترتیبی که گفتیم. کل، ده تا، بعد یک سوره. کاسه داغ از آش نشویم. خود قرآن، تحدی به یک آیه نداشته است. چرا تحدی تا اینجا بود و توقف پیدا کرد؟ سوره طور، آیه ۳۴ دارد که «فاتوا بحديث من مثله ان كانوا صادقین» سوره هود ۱۳ «فاتوا بعشر سور مثله» سوره بقره «فاتوا بسوره من مثله» یک آیه پیدا کنید که هر کس شک دارد، یک جمله بگوید. یک کلمه بگوید. کلمات بوده در زبان عرب. در دانشنامه زبان عربی بوده است. تا می‌گفتند کلمه، زود

می گفتند. تا می گفت اسلوب کوچک، بلافاصله می گفتند. تا می گفت جمله تام، باز هم می گفتند.

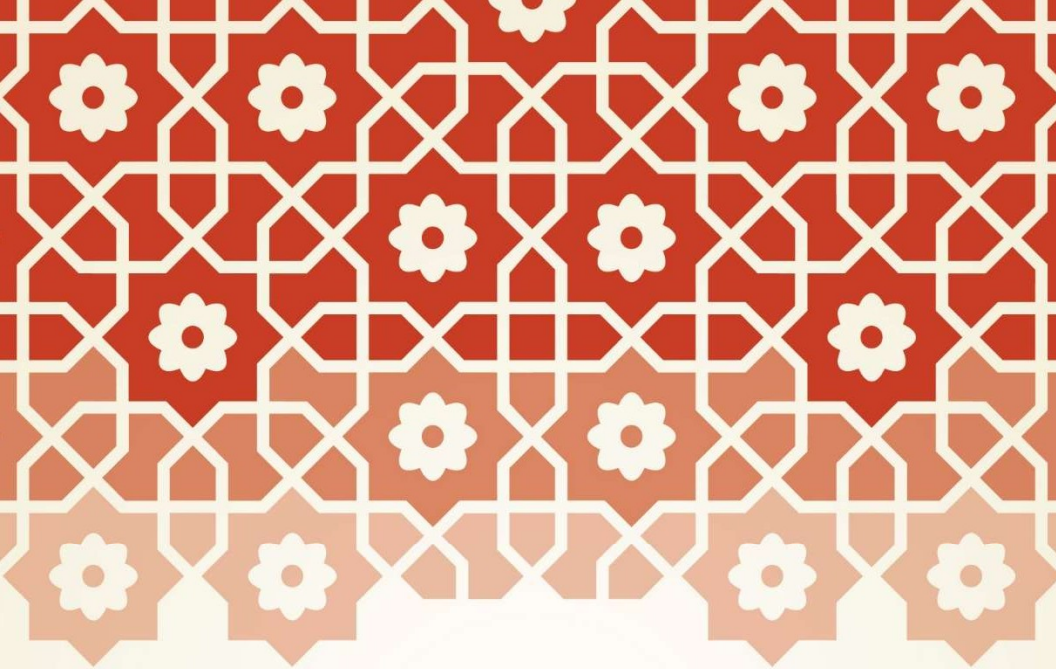
می خواهم بگویم این از زرنگی قرآن است که تا یک جایی آمده و بعد توقف کرده است. تحدی اش تا اینجاست چرا که صلاحیت آن بسته جامع را داشته باشد. سوره این طوری است که از لحاظ معارف، از لحاظ ادبی، از لحاظ علمی یعنی همه جنبه های اعجاز می تواند خودش را نشان دهد، اما کمتر از یک سوره نه.

سؤال: درست است اما در مورد تحدی قرآن، آنجا که گفته ده سوره بیاورید، منظور این است که ده سوره بیاورید که مجموعاً شبیه یک سوره باشد نه یک آیه. ده سوره که هر کدام یک وجه اعجاز داشته باشد. مثلاً ما سوره توحید را در نظر می گیریم، از لحاظ محتوا و صرف و بلاغتش و... اعجاز دارد. حالا اگر کسی یک سوره بیاورد که صرفاً از لحاظ بیانش، شبیه سوره توحید باشد، همان سه چهار آیه، انگار که تحدی قرآن را پاسخ داده است.

پاسخ: خیر. ما یک سوره کوثری داریم که با اینکه سوره است؛ ولی همه شرایط را با هم داشته باشد.

سؤال: اگر چند تا بیاورد و هر کدام یک وجه داشته باشد، فی المجموع ده تا سوره، ده تا وجه را داشته باشد، مساوی می شود.

پاسخ: الان همین عرض که داشتم [می گفتم] که بلاغت می گویم که و لکم فی القصاص حیاة چهارده وجهش را بارها درس دادیم. الان می گویم اصلاً ورود پیدا نکنیم. چرا وارد بشویم و ۱۴ وجه بگوییم. مهم نیست که در یک جمله مثلش را بیاورد. البته گفتیم در مورد مسئله اعجاز، تقریباً در آن ۴۰ تا قول در آن مطرح شده است.



بررسی آیات سورۀ یوسف



یکی، بسم الله الرحمن الرحيم، سورة يوسف آیه ۸۵. یکی اصاله التعبير، محورمان این است. بحث کلی، اعجاز بیانی با عنوان اصاله التعبير است که تعبیر قرآنی دقیق است. هر کدام سر جای خودش است. البته کلمات و هم خانواده ها با محور هم نشین هایشان دیگر. یعنی یک جمله را در نظر بگیریم، این جمله، هر کدامش سر جای خودش آمده است، فی موضعه الاثقه به. در موضع شایسته خودش. یک تعبیری راجع به خداوند باری تعالی می گویند، اگر نازی کند فرویزد قالب ها. حالا در حیطه ادبیات در قرآن، واقعاً این جوری است. تعبیر دقیق است. یک پرانتزی عرض کنم. کلاً در ادبیات سه شاخه داریم، نحوشناسی، معناشناسی، کاربردشناسی. قالب را همه یاد دارند. پیوست هر قالبی معناست. بعد از اینکه معنایش را فهمیدیم که هر قالبی چه معنایی دارد، کجا به کار برده است. این قرآن، سه تایش را با هم دارد. دقت کنید، نحوشناسی، معناشناسی و بعد کاربردشناسی.

نحو را که در کتاب سیوطی می خوانید. معنا را برخی کتاب ها با رویکرد قرآنی آمدند گفتند که هر ساخت و هر قالبی چه پیوست معنایی دارد و سه، این که دقیقاً به کار برد. همین چند روز پیش یک بزرگواری آمده بود مدرسه و بحث اغتشاشات را [مطرح می کرد]، ما تا نزدیک [ساعت] دو هم گوش دادیم. خوب هم بود. بعد جامعه الحسین، شب مراسم داشت و ما رفتیم. یکی از بسیجی ها دیدم که گفت، خیلی خوب بود؛ ولی سخنرانی جامعه الحسین و مدرسه نواب و استانداری، همه اش، یکی بود.

قرآن یک تنوعی دارد که هر جایی مختص به خودش دارد صحبت می کند که مصداق بارزش، باب هفت سعدی است که اعتراض می کند بر حضرت یعقوب که شما، بچه ات کنار روستای خودتان بود و نفهمیدید در چاه است، بعد

او رفته به مصر و تازه پیراهنش را می آورند، شما فهمیدی که دارند می آورند. این جریان چیست؟

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن ضمیر، پیر خردمند؛ تو در چاه کنعانش ندیدی، ز مصرش بوی پیراهن شنیدی؛ بگفت احوال ما برق جهان است، گهی پیدا و دیگر دم نهان است؛ گهی بر طارم اعلی نشینی، گهی بر پشت پای خود نبینی.

حال هایمان عوض می شود و چون حال هایمان عوض می شود، شرایط عوض می شود. قرآن این حال های متعدد، قالب های متعدد. این ها را ما باید به دست بیاوریم. یعنی فضاهای متعدد و مقام های متعدد.

سؤال: هدف این نشست این است که وجه اعجاز قرآن برای ما ملموس شود...

پاسخ: ورود همین است که به تعبیری متناسب با آن فضا بهترین تعبیر را انتخاب کنیم. البته ما کشف می کنیم.

بررسی غریب بودن کلمات

بسم الله الرحمن الرحيم «تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرصا» سوره یوسف، آیه ۸۵. از آسان به سخت می رویم. سه تا حرف قسم داریم. حرف جر که قسم هستند. یکی واو، یکی باء و یکی تاء. بین این سه حرفی که دال بر قسم هستند، یکی شان از همه مظلوم تر و غریب تر است که کتاب مغنی مهذب هم آورده است؛ تاء. می گوید تاء در مقایسه با آن دوی دیگر، کاربردش مال زمانی است که شما یک چیز عجیب و غریبی می خواهی بگوی. «تالله لاکیدن

اصنامکم»^۱ یک ادعای بزرگی باشد. ما فردا آمریکا را در هم می‌گوییم. همین فردا؟ بله.

۹ تا آیه در قرآن این طور است که با تالله شروع می‌شود و همه جاهایی که با تالله شروع می‌شود، یک چیز عجیب و غریبی است. فی البداهه هم این طوری بوده است، نه این که با مشورت قبلی و مجمع لغت العربیه بمصر و جای دیگر تصویب کند. فی البداهه، پیغمبر ۹ بار تالله به کار برده است، با اذن خدا که هر ۹ بار، یک جای خاصی بوده است. یکی اش «تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکنون حرصا».

فرزندان یعقوب اعتراض دارند به حضرت یعقوب که چه خبر است؟ تالله، به خدا قسم. تفتؤ، تفتؤ چیست؟ تفتؤ، یک افعالی داریم به نام افعال ناقصه مثل کان، صار، أصبح، مادام، مانفک، تفتؤ از آن غریب‌هایی است که مایی هم که با درگیر هستیم، یادمان رفته است که این هم جزء افعال ناقصه و آن ۱۳ تا بود؛ ولی تا بگویند افعال ناقصه، کان و صار را زود می‌گوییم. أصبح را می‌گوییم. پس جزء افعال ناقصه است؛ ولی جزء آخرین‌هایش که اگر می‌گویند ۱۳ تا است و ما بگوییم این، شماره ۱۳ است، گزاف نگفتیم.

پس تالله چه بود؟ حروف قسم و قسم عجیب و غریب. تفتؤ، افعال ناقصه بود، در بین افعال ناقصه، کدام بود؟ آن آخری. تالله تفتؤ تذکر یوسف. تفتؤ باید چیزی داشته باشد. تالله تفتؤ ان تذکر، بازنیاورده است. یک فراهنجاری اصطلاحاً، بعد ادامه‌اش می‌آید که حتی تکنون حرصا، حرصا به چه معناست؟ کلمه آسانی است ولی آمده است از غریب‌ها استفاده کرده است. حرصا یعنی بمیری، بخعا، قتلا، موتا. چه خبر است؟ پیوسته به یاد یوسف هستی و

می‌خواهی دق کنی؟ می‌خواهی خودت را به کشتن بدهی؟ می‌توانسته بگوید بخدا، قتلا، موتا، تبا و کلمه آسان‌تری بیاورد.

آقای سیوطی می‌گوید: «جاء باغرب الالفاظ لاقرب المعانی».^۱ اینجا آمد سه یا چهار تا اسلوب عجیب و غریب را به کار برد؛ چون واقعاً حرف عجیب و غریبی زدند. عوض اینکه بدهکار باشند به پدرشان، طلبکار شدند! عوض اینکه روحیه اعتذار و معذرت‌خواهی و خواهش می‌کنم ببخشید داشته باشند، تازه دارند مطالبه‌گری می‌کنند.

مثل الان می‌گویند بعضی چیزها عوض شده است. بله دیگر. بس است. تو دیگر گریه هم پیش ما نکن. هم التمهید آقای معرفت ج ۵ صفحه ۶۶ و هم معترک الاقران آقای سیوطی، جلد یک، ۳۸۹. متنش طولانی است اما می‌گوید: «اتی باغرب الالفاظ» عجیب‌ترین الفاظ را در این آیه به کار برد. از تاء گرفته، تفتؤ، حذف ان، حرضا گرفته «لائتلاف المعانی مع الالفاظ».

بررسی مورد مشابه و جایگاه فضا سازی

ادامه همین، یک زمانی در همین سالن، آقای دکتر فاضلی تشریف آوردند. ما در کتاب صمدیه وقتی به «ان هذان لساحران»^۲ می‌رسیدیم، از تفسیر مراجعه می‌کردیم و می‌گفتیم در اینجا ان از عمل افتاده است. یک عده می‌گفتند، ان اصلاً عمل ندارد. یک عده‌ای می‌گفتند که هذان یک جوری است که بعضی موارد می‌شود هذین و بعضی موارد هم همین‌طور می‌ماند.

چهار یا پنج تا توجیه خشک بی‌روح مثلاً این بود که ان هذان لساحران را نگفت ان هذین، توجیهاتی که در تفاسیر هست. آقای دکتر فاضلی فرمود که

۱. معترک الاقران، سیوطی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. طه، آیه ۶۳.

اتفاقاً این از عجایب قرآن است و زبان قرآن است. فضا، سحر است. سحر یعنی خرق عادت. یک پهلویی با اعجاز می‌زند. اعجاز خرق عادت و به تعبیری چیزی است که کسی نمی‌تواند مثلش را بیاورد. از طرف خداست. سحر، یعنی خرق عادت.

من می‌خواهم این کوچه را فضا سازی کنم، با محتوا هماهنگ شود. اگر دهه فاطمیه باشد، مجلس می‌زنند، کل مدرسه را پرده می‌زنند که دهه فاطمیه است. خیابان‌ها را پرده بزرگ می‌زنند، چاپخانه فدک، سلام بر حضرت زهرا، می‌خواهند فضا سازی کنند که هر کس از یک کشور دیگر وارد ایران شد، بفهمد که دهه فاطمیه است. با اینکه هنوز تقویم نگاه نکردیم، اما از فضای کوچه و بازار می‌فهمم که خبری در راه است. این، فضا سازی است. عروسی باشد، گل و... می‌زند. یک نفر دم در می‌ایستد و خوش آمد گویی می‌کند.

اینجا قرآن آمده و عمداً یک حرکت به قول معروف، فراهنجاری نه اینکه ناهنجاری مرتکب شده است. ان هذان لساحران. عمداً آدم خلاف عادت مرتکب شدم، شما این کار را نکنید؛ چون در این مقام نیستید! به شما می‌خندند. من که سوار بر این امکانات هستم، می‌توانم... وجهش چیست؟ می‌خواهد بگوید؛ چون فضا، فضای سحر و خرق عادت است، در لفظ هنوز نخوانده این را می‌فهمی. لفظ با معنا هماهنگ شد. لفظ با غرض هماهنگ شد.

حالا شما ساحر را بگو اسم فاعل است. معنایش چیست. ترکیب کن. این‌ها همه‌اش ارزش افزوده ایجاد می‌کند.

توضیح معنا شناسی تالله

سؤال: فرمودید که وقتی تالله را به کار بردند، وجه عجیب و غریب بودنش

چه بود؟

پاسخ: استعمال است دیگر. این‌ها می‌گویند که سه حرف [برای قسم] داریم، واو و تاء و باء. معناشناسی که می‌خواهند انجام بدهند، همان سه تا که گفتم نحوشناسی، معناشناسی، کاربردشناسی؛ معناشناسی که کتاب مذهب مغنی یا الکافی انجام داده است، می‌گوید تاء در جاهای عجیب به کار می‌رود. یعنی مورد استعمالش، مثل بقیه جاها. مثلاً شما می‌گویید هل، بعد می‌گویید انی، بعد می‌گویید این. معناشناسی انجام می‌دهند می‌گویند انی را به کار می‌برند در جایی که استبعادی باشد. «انی لک هذا» از کجا غذا گیر آوردی؟ می‌توانست بگوید من این، خیلی عادی اما آن مطلق و خیلی سطحی بود؛ اما انی، یعنی من واقعاً در کتم نمی‌رود که توی خانم که اینجا هیچ دسترسی به امکانات نداری، زیر درخت از کجا این غذای گرم را آوردی؟ استبعاد است.

معناشناسی که گفتند و این جا هم به قول معروف باید متعبد باشیم، معناشناسی که برای تاء گفتند، تاء قسم است و مورد کاربرد و معناشناسی اش جاهایی است که عجیب است. به خاطر اینکه این، از استحسان بیرون بیاید، می‌گوییم شاید برای خودشان گفتند، کتاب المعجم المفهرس، آقای محمد فؤاد عبد الباقي را بر می‌داریم یا آن کتاب که تکمیل ترش را بگوییم، معجم الادوات. همه موارد تالله در قرآن را نگاه می‌کنم که ببینم درست است یا نه. می‌بینم که صحه گذاشته است. تالله لا کیدن اصنامکم، یکی اش است، راجع به حضرت ابراهیم.

سؤال: یعنی اینجا که تالله آمده است، از حروف دیگر قسم هم می‌توانست استفاده بشود؛ اما بهترینش همین است که با تاء آمده است.
پاسخ: بله. با چه چیزی هماهنگ باشد؟ با آن فضایی که الان دارد.

سؤال: نکتهٔ دیگری که گفتید راجع به تفتؤ و حرضا، گفتید که افعالی است که نامأنوس است. حالا این تفتؤ به عنوان افعال ناقصه، برای ما نامأنوس هست، یا دیگری و این دلیل نمی‌شود که در آن زمان هم برای آن‌ها نامأنوس بوده است یا در اشعاری که در عرب به کار می‌رفته است، چنین چیزهایی مطرح بوده است. پاسخ: سؤالات یک مقداری کُخ است.

استفاده از الفاظ نامأنوس، ضعف یا قوت

سؤال: حالا ادامه‌اش را بگوییم. بر فرض هم که این طوری باشد که الان مثلاً همین حالت الان ما بوده باشد، این اتفاقاً ضعف قرآن را می‌رساند که از الفاظی استفاده کرده است که اصلاً واضح و بیان و شیوا نیست. الفاظی که بسیار نامأنوس است. مخاطب باید کلی فکر بکند که این چیست؟ معنایش می‌شود و چطور می‌شود که بعد بتواند پیدا کند.

پاسخ: این سؤال دوم، بد نیست از برای گوش دادن. به قول امام که می‌گفت قم بدکی نیست از برای تحصیل، نان سنگک و کباب گر بگذارد.

آن قسمت اول ببینید، هم عرب‌ها خودشان هم این آشنا بودن و آشنا نبودن، از استعمال است. شما همین کتاب معجم را نگاه کنید. کان، یکون، اکن، تکن، می‌بینی نزدیک ۶۰۰ یا ۷۰۰ مورد کاربرد دارد. وقتی زیاد کاربرد دارد، آشناست. تفتؤ چقدر کاربرد دارد؟ این به عرب و غیرعرب ندارد. از بس آمد و میزان تکرارش، آشنایی و عدم آشنایی به وجود می‌آید و فرقی بین عرب و غیرعرب ندارد. شما اگر از یک عرب‌زبان بپرسی تفتؤ، ممکن است نداند و خیلی دور است؛ اما این‌های دیگر دم دست است.

اما قسمت دوم، حالا نمی‌دانم جواب بدهم یا نه؛ ببینید قرآن، یک هنجاری دارد. هنجار یعنی عرف، یعنی نرم، یعنی قاعده. یک، فراهنجاری دارد.

ما که از هنجار بیرون می‌آییم، خودبه‌خود ناهنجار می‌شویم؛ می‌گوییم ناهنجاری‌های اجتماعی. بی‌حجابی، چون هنجار با حجاب است و تا حجاب را بردارد، ناهنجاری می‌شود. قرآن وارد ناهنجاری نمی‌شود؛ چون با فلسفه هست و یک حکمتی دارد، از هنجار به فرهنگ تبدیل می‌شود. الانزیاچ فی اللغة العربیه.

هنجار، ناهنجار و فراهنجار

سؤال: ملاک هنجار و ناهنجار را خودمان مشخص می‌کنیم...
پاسخ: یک پایان‌نامه همین بحث هنجار و فراهنجار را دفاع کنید که ۴ شرط دارد، ۸ مدل برای هنجاری، از آوایی و نوشتاری و ثبتي و معیار تشخیص چیست؟ و قرآن هم پر از این‌هاست. یعنی به‌ظاهر، یک کلمه‌ای به لحاظ ما خراب است. از لحاظ ما شرایط را ندارد؛ اما وقتی در آن فضا قرار می‌گیرد، حضرت پیغمبر به معراج رفته و برگشته و می‌گوید، گزارش می‌دهد و می‌گوید: «رأيت نهرا ابيض من اللبن» یک رودی دیدم از شیر سفیدتر. مگر شما صرف ساده نخواندید؟ اسم تفضیل ابدأ با عیب و حلیه ساخته نمی‌شود. چرا از بیاض، سفیدی بیاض ساختی؟ باید می‌گفتی اشدا بیاضا. یعنی پیامبر صرف ساده نخوانده است؟

اینجا هنجار نیست و ناهنجار هم نیست، پس چیست؟ فراهنجار است. قرآن پر است از واژه‌ها و اسلوب‌ها و تعابیری که فراهنجار است و همان تعبیر شما الانزیاچ فی اللغة العربیه.

سؤال: این مصادره به مطلوب نیست؟ می‌گوییم فراهنجار هر جا که قرآن گفته است.

پاسخ: اصلاً ما نگفتیم.

سؤال: یک قاعده و ضابطه است که همه...

پاسخ: آقای سید بزرگوار، قربان جدتان بشوم، لیک دانشمند انگلیسی هشت مدل ناهنجاری را باز نوشت. حمید مصدق که ادیب دگراندیشی است می نویسد صدای پای آب، رود، [استاد روی تخته این جمله را می نویسد]. ای بی سواد؛ چرا رود را این طور می نویسی؟ اگر فارسی است، از راست به چپ، اگر انگلیسی است، از چپ به راست، چرا عمودی و مثل چینی ها می نویسی؟

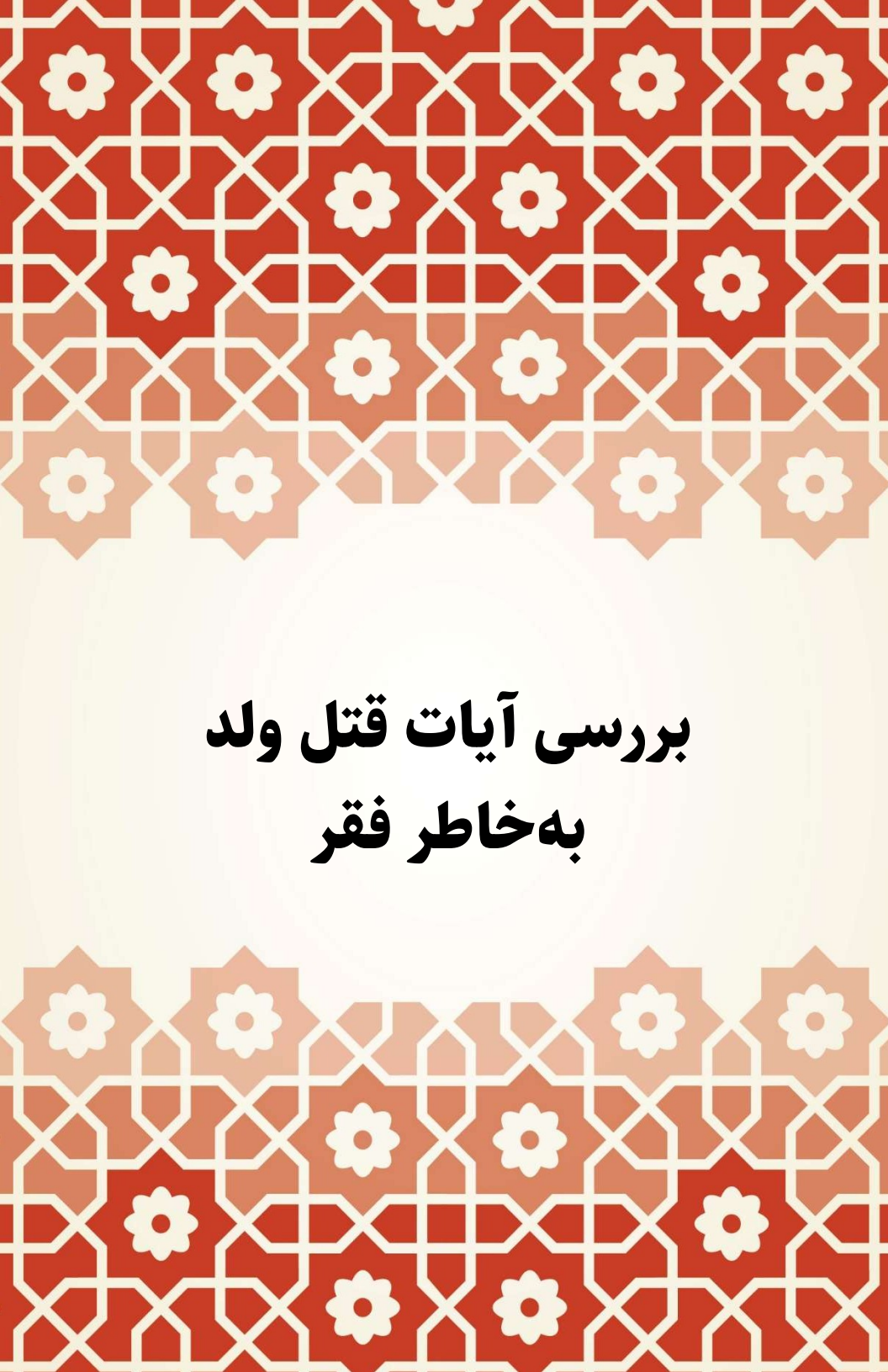
او می گوید من فراهنجاری نوشتاری مرتکب شدم تا شما از نحوه نوشتن من، شرست آب را بفهمی. الان این ها شاعر هستند، این طور عمودی می نویسند. اصلاً ربطی به ما ندارد. این ها فرآورده های زبان شناسی جدید است. ما از آن ها کمک گرفتیم و در بلاغت ما مثل مطول، قشنگ مرحوم مدرس افغانی می آورد. اسباب اخلال به فصاحت ۸ چیز است؛ ولی گاهی بر همین اسباب چیزی بار می شود که دیگر سبب اخلال نیست. تا دو دقیقه پیش، اگر من می گفتم، بد بود؛ ولی یک حکمت و سری بر آن بار شده است و فراهنچار شده است. این بحث جالب و خوبی است که اگر دوستان خواستند پیگیری کنند. چند شب پیش جلسه ای بودم، حاج آقای مروارید یک دعایی گفته بودند، گفته بودند حاج آقا، سند؟ عصبانی شده بودند. گفتند نگویید سند، بگویید قال المروارید.

الان دعای توسل هر چه ورود سندی داشته باشید که مشکلی... ولی علامه مجلسی می گوید که مجرب است و در طول تاریخ چه قدر از دعای توسل، شفا و حاجت گرفتند. حالا سندش چیست؟ دیگر خیلی اشکال [نگیرید].

این ها فراهنچار برای عده ای که در دانشی توانمند هستند، می باشد. یعنی هر کسی نمی تواند ورود به فراهنچار داشته باشد. چه کسی و با چه شرایطی و

انواعی که یک بحث است که دو یا سه پایان نامه همین جا دفاع شده است. آقای سلحشور، پایان نامه دکترای آقای عباس زاده همین بود. الانزیاح فی اللغة العربیه و همین کتاب مطول، آدرس می دهد به الاتقان و چهل مدل فراهنجاری می آورد، یعنی چهل مدل شاهد مثال. از الاتقان سیوطی، چهل مدل که همان امکانات زبانی که گفتیم که واقعاً شخص دیگری نمی تواند وارد این عرصه بشود.





بررسی آیات قتل ولد به خاطر فقر

مثال بعدی، «لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایاهم» سوره انعام، ۱۵۱، بعدی اش «لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقهم و ایاکم» اسراء، ۳۱. همه ما یاد داریم، چون چیز سختی ندارد. فرزندان خودتان را به خاطر فقر نکشید، ما همه‌تان را روزی می‌دهیم. این کلیتش [است]؛ ولی یک ظرایفی دارد که فقط باید آن را کشف کنی. اولی می‌گوید من املاق، پشت سرش دارد که نحن نرزقکم و ایاهم، ما شما را روزی می‌دهیم و آن‌ها را؛ دومی چه بود؟ نکشید فرزندان را از ترس املاق؛ هنوز املاقی نیست. نحن نرزقهم و ایاکم، اینجا هم مقدم شده است. چه سری دارد؟

یک عده هستند که همین الان گیر هستند، در کتاب لمعه دارد فقیر و مسکین، همین الان نان شبش را ندارد. من املاق یعنی خرج موجود، خرج سال پیش کش، ما امشب برای خانه‌مان غذا نداریم. این پس آیه اول خطاب به کسانی هستند که همین الان می‌گوییم که گرفتار هستند. نحن نرزقکم، خودتان مقدم هستید، هنوز آن‌ها نیامدند، هنوز تولید نشدند. نحن نرزقکم که همین الان شما خودتان بالفعل گیر هستید، شما را روزی خواهیم داد و ایاهم، آن‌هایی که نیامدند و خواهند آمد هم روزی خواهیم داد.

تفاوت املاق و خشیه املاق

خطاب به کیست؟ فضا چیست؟ فضا، جماعتی است که توانمند هستند برای بچه‌آوری اما در فقر هستند. دومی اش چیست که الان در جامعه ما زیاد است؟ لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق، می‌گوییم حاج آقا چرا مکه نرفتی؟ می‌گوید هنوز بچه‌هایم را بیرون نکردم و عروس و داماد نکردم. این املاق ندارد. خشیه

املاق دارد؛ والا برای ایران خودرو، هر ماه ثبت نام می کند. او برای ۲۰ سال و ۱۵ سال دیگر واهمه دارد. چه می گوید؟ لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقهم و ایاکم. خودتان را ولش کن، ما که الان حساب دارم، ماشینم خوب است، خانه هم داری، شما اصلاً مهم نیستی. یک جا به جای خاصی صورت بگیرد. کوچک شد ها!

همان بحثی که گفتیم عرفی فراعرفی. ارتباط قرآن با زبان عربی قطع نشده است؛ اما یک توانمندی هایی در آن ایجاد کرده است که خودشان مانند و به مخیله شان خطور نمی کرد که چنین ورودی ندارد. پس کلمات، کم و زیاد نشد. لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایاهم، دومی اش خشیه املاق.

**بررسی آیات سورۀ زمر و
آیۀ ۲۲ نجم**

تبررسی آیات سورۀ زمر

مثال چهارم یا پنجم، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، «و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاءوها فتحت ابوابها» ۷۱ زمر. دوباره دارد «و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنه زمرا حتی اذا جاءوها و فتحت ابوابها» ۷۳ زمر. در یک صفحه هست. داستان از این قرار است که وقتی جهنمی‌ها را به جهنم می‌برند؛ وقتی که بیایند درها باز است. اذا جاءوها فتحت ابوابها. بهشتی‌ها را وقتی به بهشت می‌برند، و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنه زمرا، دسته‌جمعی هم به بهشت می‌روند؛ وقتی که می‌آیند، و فتحت ابوابها. آقای حسن‌زاده آملی را خدا بیامرز، ایشان می‌گفت که کلمات ناقل را دریابید.

نقش آفرینی حرف واو

اینجا فقط یک واو بیشتر دارد؛ ولی همین واو ناقل است. جهنمی‌ها که دسته‌جمعی می‌آیند، می‌آیند و در باز می‌شود. بهشتی‌ها چطور است؟ می‌گوید یک مجموعی از تکریم و تشریف صورت می‌گیرد که یکی‌اش در باز شدن است. بقیه‌اش را نگفتم. سه یا چهار ملک ایستادند و دست‌به‌سینه که آقا خوش آمدید. من گاهی به بعضی‌ها می‌گویم که سلام‌علیکم با والسلام‌علیکم چه فرقی دارد؟ سلام‌علیکم، علامت نقل قول و محکی را می‌گذاری، صفر و صدش بسته است، سلام‌علیکم. والسلام‌علیکم یعنی چه؟ ما نگفتیم سلام‌علیکم. گفتیم و تحیتی و تمنیاتی و ارادتی و محبتی و... و سلام‌علیکم. یک گوشه‌اش را تازه گفتیم. یعنی مجموعه و سبذی از گل و ارزش‌ها و خوبی‌ها تقدیم به شما که یکی از آن‌ها سلام است. خوبان، متقین که به بهشت می‌روند، اذا جاءوها و فتحت ابوابها، همین واو ناقل، حالا شما بیا بحث مصداقی بکن که مفسر دیگر، چیز دیگری گفته است. مرحبا بناصرنا. من ورود را می‌خواهم بگویم. بعضی‌ها

می‌گویند واو سماعی است و الکی. خب بگو. وقتی ۸ تا در دارد، این واو ثمانیه است. یک وجهی آوردند؛ ولی این معطوف علی‌هش محذوف است.

یک دستگاهواره‌ای در قرآن هست که عاطف هست، معطوف هست، معطوف علی‌هش نیست. من خودم ۲۹ تا پیدا کردم؛ ولی خیلی بیشتر است. معطوف علی‌هش نیست، مثلاً کتاب را آوردیم و لتبین، نگفته است لتبین. ما کتاب را نازل کردیم لعل متعدده که یکی‌اش تبیین است. چیزهای دیگر هم پشت سرش هست.

بررسی آیه ۲۲ سورة نجم

مثال بعدی، اعدو بالله من الشيطان الرجيم «تلك اذا قسمه ضیزی» سورة نجم آیه ۲۲. عده‌ای که مشرک بودند و عقیده ناشایستی داشتند، جالب بود که، تقسیمی می‌کردند و می‌گفتند که خدا بچه‌دار است. باز کاش وقتی برای خدا بچه را تقسیم می‌کردند، خوب‌ها را به عقیده خودشان... پسرها که بهتر بود برای خودشان، دخترها که یک جنس فرودستی بودند برای خدا. باز در همان تقسیم‌شان هم، اصل تقسیم اشکال [داشت] و کیفیت تقسیم هم اشکال [داشت]. این اوج نامردی است.

تأسیس ۱۵۸۶ ه.ق

توجیهات در مورد ضیزی

یکی می‌گویند این ضیزی، چون همه‌اش به فواصل الف ختم شده است، این هم آمده است. بعد می‌گوید که داستان راجع به بت‌ها بوده است که «انهم جعلوا الملائكة و الاصنام بناتا لله» ملائکه و بت‌ها را دختران خدا می‌دانستند. «مع وعدهم البنات» ولی خودشان، دختران را زنده‌به‌گور می‌کردند. جالب است که آن جنس پستی که خودتان زنده‌به‌گور می‌کنید، این را دختر خدا می‌دانید.

فقال الله تعالى: «أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْإِنثَى». ^۱ چقدر نامردید!؟ آن جنس خوب را برای خودتان بر می‌دارید و این جنس بنجل را به خدا می‌دهید؟ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْإِنثَى. خیلی ناجور است.

اصل تقسیم اشکال داشت، کیفیت تقسیم هم اشکال داشت. همین ناشایست بودن، اصل تقسیم بد، کیفیت تقسیم بد، تلک اذا، این کار در این صورت، قسمه «ضیزی» روی کلمه ضیزی بایستید. همین ناجور بودن و پلشت بودن و ناشایست بودن کارشان را با کلمه ضیزی نشان داده است. ضیزی، خود معنایش یعنی غیر عادلانه و ناعادلانه، این ماده‌اش است. وزنش، یک وزن قلمبه و عجیب و غریبی است.

آقا ما افعَل فُعَلی داریم. فاعِل، مؤنثش می‌شود فاعله. اَطِيب، مؤنثش می‌شود طوبی. احسن می‌شود حُسنى. حسنى در قرآن داریم. حسنین، «نحن نتربص بكم احدى الحسنين»، افضل چه می‌شود؟ فضلى. زیاد داریم. امثل، تفسیر آقای مکارم عربی شده است، التفسیر الامثل، یعنی تفسیر نمونه. مؤنثش می‌شود مثلى.

افعل، اعلان، افعلون، فُعَلی؛ افضل، افضلان، افضلون، فُضلى. احسن، احسان، احسنون، حُسنى. این ضیزی از کجا در آمد؟ ما چنین چیزی در صرف بلد نبودیم. فُعَلی یاد داشتیم. فَعَلَاء یاد داشتیم مثل صحراء و زهراء ولى این را بلد نبودیم.

می‌گوید: «كانت غرابه اللفظ» یک کلمه قلمبه‌ای آوردند. «فكانت غرابه اللفظ اشد الاشياء ملائمه لقرابه هذه القسمه التى انكرها عليهم» می‌خواست یک لفظی بیاورد که با آن معنا و فضا و موقعیت هماهنگ باشد. موقعیت چه

بود؟ کار ناشایست. یک لفظی آوردیم مشکل دار که به آن فضا بگوییم تناسب داشته باشد. آرام تر بخوانم، «فکانت غرابه اللفظ» غرابت لفظ یعنی همین کلمه ضیزی، چون شما صرف کنید، أَفْعَلْ به فُعْلَى می رسی؛ أَفْعَلْ به فِعْلَى نمی رسی. این تازه اعلال هم می خواستند بکنند، باید می گفتند ضیزی، اعلال هم می خواستند بکنند، باید می گفتند ضوزی، مثل امراه خوری. مثل طوبی لکم. پس «کانت غرابه اللفظ اشد الاشياء ملائمه لقرابه هذه القسمه» این خیلی متناسب و هماهنگ است با تقسیمی که این ها متأسفانه انجام دادند که مذکر برای خودشان و مؤنث برای خدا [انتخاب کردند]. التمهید، جلد ۵، صفحه ۱۵۴.



بررسی آیه ۷۲ نساء، ۱۷
بقره

بررسی آیه ۷۲ سوره نساء

از همین دست، بسم الله الرحمن الرحيم، «ان منکم لمن لیبطئن» نساء، ۷۲. دیدید در همین شهر، گاهی سرعت کاه، قبلاً می خواندم سرعت گاه، اشتباه است. سرعت گاه که نیست. سرعت کاه است. اسم فاعل است. یعنی سرعت را می کاهد. دست اندازی درست می کنند که آقا یواش تر، چه خبر است؟ می گوید در بحث معناشناسی قرآن، یکی از ظرافت هایی که قرآن دارد که گاهی از جرس الالفاظ، همین کلیدواژه را در تفسیر سید قطب بزنید، زیاد آورده است. جرس الالفاظ، یعنی آهنگ و موسیقی که دارد. کار به وزنش نداریم. «ان منکم لمن لیبطئن» ما اصلاً بلد نیستیم. لغت را بلد نیستیم و بابش را هم بلد نیستیم، نمی توانیم ترجمه کنیم؛ ولی هر چه هست، سخت است، دست انداز زیاد دارد. از فتحه به کسره، تشدید، از فتحه به کسره و همین طور. «ان منکم لمن لیبطئن»، دو سه بار بگویید، به سختی اش پی می برید.

ترسیم کندی در آیه

می خواهد بگوید خیلی مس مس می کنید. مس مس کردن، سنگین می شود. لفظ را به تصویر کشیده است. فتحه، کسره را بمب باران کرده است. دست انداز درست کرده است. و ان منکم لمن لیبطئن، ماده را نگاه می کنی، بطئ، یعنی چه؟ کندی. بطئ یعنی کُند. باب را که آورده است، لیبطئن، بعد این ساختاری که درست کرده است. سوره نساء آیه ۷۲ بود، «ترسم سوره التبیطه»، این تصویر و نقش تبیطه، تبیطه یعنی همین کند حرکت کردن را تجسم کرد یا ترسیم کرد که این «جرس العبارة کله» اصلاً نمی خواست شما به ماده نگاه کنید؛ چون [از] آهنگ این جمله خودبه خود پی می برید که سنگینی و مس

مسی هست. جای دیگر هم دارد «اثاقلتم الی الارض»^۱ از همان اول،
 ننده سنگین شروع کرده است. به زمین چسبیدید.

یک کلمه هم من قبلاً کار کرده بودم، سورة قلم آیه ۱۳ بود. عَطْل به چه
 معناست؟ همین که نمی دانید غرض ماست. این مثل کلمه ای که پرسیدم حرض
 چیست، آن غریب بود؛ اما این علاوه بر غریب، کلمه اش یک طوری است. هم
 وزنش، هم معنایش. می گوید می خواستند بگویند که این، بداخلاق است، یک
 کلمه می گفتند؛ این خشن است، یک کلمه می گفتند. یک کلمه ای که مجمع
 تمام بدی ها باشد، عطل است. هر چه فحش می دهی در آن هست. نقطه
 مقابلش که راجع به خداوند باری تعالی داریم، همین کتاب منطق تفتازانی که ما
 [به عنوان] حاشیه می خواندیم. خیلی بحث جالبی می کرد که «الله اسم
 مستجمع لجميع صفات الكمالات» الله، هزار تا صفت در آن خوابیده است. بار،
 وافی، صادق و... هست. هم ملک و هم جن و هم الله را واژه شناسی [کرده
 است].

هر چه بگویم در آن هست. «هذه الکلمه تمثل الغلظه، الجافیه و الانحماق
 فی الشهوات» شهوترانی هست، «منازل الحیاه السفلی» پناهش اصلاً این دنیا
 هست. قبل از اینکه به کتاب لغت نگاه کنی که ببینی معنایش چیست، از تصویر
 و جرس و از آهنگش [مشخص می شود]. پر خور هست، بداخلاق هست،
 چسبیده به دنیا هست، فرورفته در شهوات هست و هر چه قدر بگویی، مجمع
 الجزائر بدی هاست. یک مثالی هم در بحث فراتر از واژگان است.

سؤال: در مورد لا یبطئن که گفتید، آیا کلمه دیگری هست که جایگزین
 این کلمه بشود اما آن آهنگ را نداشته باشد؟

پاسخ: در کل اگر بخواهیم در نظر بگیریم، این ساختار پاسخگوی این مطلب هست، فی البداهه که مادهٔ بطلی باشد و آن ترکیب باب تفعیل بیطنن باشد، دقت کنید، مادهٔ بطلی باشد، باب تفعیل باشد و آن ساختار.

بررسی آیه ۱۷ سوره بقره

«مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون»^۱، [پنج کلمهٔ مهم] کمثل، استوقد نارا، اضاءت، ذهب الله بنورهم، ترکهم فی ظلمات لا یبصرون. مثلهم را زیرش منافق بنویسید. مرجع، منافق است. یک تشبیه و تصویرگرایی است. آقای فتوحی یک کتابی دارد، در اتاقم هم هست. بلاغت تصویر، دیگر روی کلمه، زوم نمی‌کنیم؛ روی تابلوی نقاشی داریم زوم می‌کنیم که چه تصویر زیبایی و قرآن از این دست پر است و یکی از جلوه‌های اعجاز ادبی همین است که می‌گویند تصویرگرایی زیبایی دارد.

توضیح تشبیه

منافق یک فرد است، منافق با رفتارش را به این چند صورت تصویر کردند. منافق، مثل کسی [است] که آتش می‌افروزد. یکی را در بیابان تصویر کنید. می‌خواهیم پنج رکن بگوییم. یک منافق داریم. منافق مثل کسی است که آتش می‌افروزد. یک آقایی هست، یک چوپانی هست، یک کسی هست در سرما که دارد این کار را انجام می‌دهد.

بعد دارد که آقای منافق، یک کارهایی می‌کند. کارهای منافق چیست؟ اعمال ظاهری. حج می‌رود، کربلا می‌رود، بسیجی هست. در تمام ادارات هم

نفوذ دارد. اعمال ظاهری این آقای منافق، نماز و روزه و...، خود آتش افروختن است. خود آتش درست کردن است. اصل آتش درست کردن که بد نیست. گرما می‌خواهد درست کند، نور می‌خواهد درست کند.

گام سوم [دوم]، این آقای منافق، اعمال ظاهری که داشت، انتفاعی هم می‌برد. انتفاع موقت از این اعمال [می‌برد]. استخدام می‌شود. ارتقاء شغلی می‌گیرد. ساعات کاری‌اش کمتر است. می‌گوید چون سابقه دارید، نمی‌خواهد. انتفاع موقت منافق از این اعمال، بهره‌مندی از نور با گرما است. آن کسی که آتش می‌افروزد، هم گرم می‌شود و هم از نورش بهره‌مند می‌شود.

گام سوم، رسوا می‌شود. رسوایی منافق، یک روز، دو روز [مشکلی پیش نمی‌آید اما] بعد سی سال امکان دارد که خدا پشت سرت بزند و [بقیه] بفهمند که تو منافق هستی و تو مثل مسعود کشمیری رسوا می‌شود. سنت الهی بر این است که علی و اولاد علی ماندگار هستند، منافق، صدام، هیتلر، موسولینی کجا رفت؟ همه منافق‌صفت‌ها، این‌هایی که جبار هستند، می‌روند.

این منافق هم یک زمانی رسوا می‌شود. این آتش، ذهاب الله، خاموش می‌شود. تا جایی برد دارد. اینجا چه بود؟ مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله، به محض اینکه اطرافش روشن شد، بهره‌مند شد، ذهاب الله بنورهم. خدا بالای دست است و نور را می‌گیرد.

بعد چه می‌شود؟ بعد از رسوایی ول کن داستان نیستند و عقاب اخروی دارد. در وادی خاموشی مطلق رها می‌شوند.

یک بار دیگر با هم بخوانیم. «مثلهم» چرا منافق را می‌خواهد بگوید، چرا این طور تصویرگری می‌کند؟ این‌ها را در بلاغت اصطلاحاً تشبیه مرکب مفرق الاجزاء می‌گویند. دوستانی که علاقه‌مند هستند، بنویسند. مرکب‌ها دو جور

هستند، گاهی می‌توانیم تجزیه کنیم و گاهی نمی‌توانیم تجزیه کنیم و نمی‌توانیم به دیوار بزنیم که ریز بشود. پس تشبیه، یا مفرد است یا مرکب، مرکب یا مفرد الاجزاء بود، امکان تفرقه بود.

این آیه را به هر کس بگویی، می‌گویم آقا شما تا حالا آتش روشن کردی؟ می‌گوید بله. می‌گویم این ۵ گام را بیا این ترسیم کن. منافع این طوری است. «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً» مثل کسی است که آتشی بر افروزد، «فلما اضاءت ما حوله»، به محض اینکه اطرافش نورانی بشود، هنوز روشن شده یا نشده، «ذهب الله بنورهم» خدا کل نور را می‌برد. خودش دست به کار می‌شود. خود خدا می‌برد. رها نمی‌کند! نه. «و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون».

باز با آن دو مطلبی که آن اول گفتیم، پیامبر امی که شاگردی نکرده، کمک نداشته، کتابخانه نداشته است، فی البداهه می‌آید. به همین خاطر ما کتابی داریم به نام انواع ادبی آقای شمیسا دارد. تا ۱۲ نوع ادبی گفتند. قرآن را می‌گویند که اصلاً نمی‌توانی بگویی چیست؟ بگویی نثر است، نه. بگویی نظم است، نه. بگویی دوبیتی است، نه. بالاتر از همه این‌هاست. شما تصویرگری‌اش را بخواهی حساب بکنی، بحث بعدی است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه.